

## سخن آغازین

### خیر البشر کیست؟

هیأت تحریریه

#### چکیده

بدون شک، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله خیرالناس و خیرالبشر و سید و سالار همه انبیاء و رسولان است. آیا بعد از آن حضرت کسی به چنان مقامی رسیده یا نرسیده، و اگر رسیده، کیست؟ مأمون الرشید عباسی مجلس مناظره‌ای با جمعی از محدثان و متکلمان برگزار کرد و با آن‌ها به گفتگو نشست. آن‌ها ابوبکر را خیرالبشر می‌شناختند و مأمون امام علی علیه السلام را. این نوشتار، بخشی از آن مناظره طولانی را که بر محور آیه غار است، مورد نقد و بررسی قرار داده و استدلالات مأمون را محکم دانسته و توضیحاتی نیز بر آن افزوده است.

واژگان کلیدی: خیرالبشر، خیرالناس، مأمون الرشید، محدثان، متکلمان، ابوبکر، امام علی علیه السلام

\*\*\*

#### طرح مسأله

همه مسلمانان اتفاق دارند که پیامبر خاتم، خیرالناس و خیرالبشر است. یعنی حضرتش بر همه انسان‌های گذشته و حال و آینده برتری دارد. او اکمل کاملین و

افضل فضلاء و علماء است. او از لحاظ قوه نظری به انواع تجلیات قدسی و به لحاظ عملی متصرف در اجسام این عالم است و مراد از معجزه همین است. (نگ: رازی، ۱۴۰۷ق: ج ۸، ص ۱۰۶)

قرآن کریم، ضمن این که انسان‌ها را از نظر اصل و نسب یکسان دیده و همه را اولاد یک پدر و مادر معرفی کرده، گرامی‌ترین آن‌ها را در پیشگاه خدا با تفاوت‌ترین آن‌ها شمرده و بر قانون افضلیت صحه گذاشته است.<sup>۱</sup> (حجرات: ۴۹، آیه ۱۳)

بنابراین، با توجه به ملاکاتی عقلانی و وحیانی، مانند: علم، تقوا، شجاعت، ایثار، انفاق، عفت و... ممکن است برخی از افراد نسبت به برخی فضیلت و برتری پیدا کنند.

لازم نیست که همه ملاکات در یکی جمع شود تا بر دیگری برتری یابد. ممکن است یکی عقلش بیشتر باشد و دیگری علمش و دیگری تقوایش.

ابن سینا که در حکمت سیاسی خود، به مردم‌سالاری دینی اعتقاد داشته، بر این باور است که اگر خلیفه منصوب پیامبر در میان مردم نبود، باید کسی را انتخاب کنند که از لحاظ فضائل اخلاقی، افضل و از لحاظ سیاست، اعقل و از لحاظ علم شریعت، اعلم باشد و اگر یکی اعلم و دیگری اعقل بود، باید اعقل را انتخاب کنند و اعلم باید از وی اطاعت کند.<sup>۲</sup> (ابن سینا، ۱۴۱۴: الشفاء، الإلهیات، ص ۴۵۲)

درباره کلیت مطلب فوق، گفتگویی نیست؛ ولی ذیل آن مطلب آمده است که: «مِثْلُ مَا فَعَلَ عُمَرُ وَعَلِيٌّ» یعنی چون عمر، اعقل بود، بر کرسی خلافت نشست و چون علی اعلم بود، از وی تبعیت کرد.

این مثال در برخی از نسخ قدیمی الهیات شفا نیست و به علاوه با سیاق

عبارات قبل هم ناسازگار است؛ زیرا ابن سینا گفته است: بر پیامبر واجب است که جانشین خود را معرفی و اطاعت او را بر مردم واجب گرداند. قطعاً او معتقد بوده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به تکلیف خود عمل کرده است؛ چرا که او همه انبیاء را معصوم می‌شناسد.<sup>۳</sup> (همان، ص ۵۱)

کاتبی که عبارت فوق را اضافه کرده، به برتری عمر از لحاظ سیاست و به برتری امام علی علیه السلام از لحاظ دانش معتقد بوده است؛ چنان که برخی معتقد بوده‌اند که ابوبکر از جمیع جهات برتری داشته و او را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله خیرالبشر شمرده‌اند.

به اعتقاد ما امام علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله خیرالبشر است و بر همگان افضلیت مطلق دارد، نه افضلیت نسبی.

ابن سینا در آثار دیگر خود گفته است که امام علی علیه السلام فلک حقیقت و خزانه عقل و مرکز دایره حکمت است. او در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مانند معقول است در میان محسوسات.<sup>۴</sup> (جیلانی، ۱۴۰۱ق: ۷۵) ابن سینا مورد احترام علماء شیعه بود، ولی علماء متعصب سنی او را کافر می‌شمردند. (ابن سینا، ۱۳۸۳ش: ۱۲مقدمه)

مثال مزبور خارج از بحث ابن سیناست. او می‌خواهد تکلیف مردم را در موقع انتخاب معلوم کند که در درجه اول کسی را انتخاب کنند که اعقل و اعلم باشد، و در درجه بعد، اعقل را برای زمامداری بر اعلم مقدم بدانند. از مثال مزبور استفاده می‌شود که مردم نقشی ندارند؛ بلکه اعقل و اعلم باید خودشان تصمیم بگیرند. چنان که امام علی علیه السلام و عمر، خودشان تصمیم گرفتند و یکی عهده‌دار مسؤولیت شد و دیگری تبعیت کرد.

تاریخ چنان مطلبی را تأیید نمی‌کند؛ چرا که در مورد خلافت عمر،

تصمیم گیرنده ابوبکر بود، و امام علی علیه السلام و مردم نقشی نداشتند. عمر به وصیت ابوبکر بر مسند خلافت نشست.<sup>۵</sup> (قمی، ۱۳۳۳ش: ۵ و دینوری، ۱۳۸۸ق: ۱۹) شخص ابوبکر هم بدون اجماع بر سر کار آمد. (ماوردی، بی تا: ۳) امام علی علیه السلام فرمود: «شگفتا! ابوبکر در حیات خود از مردم می خواست که رهایش کنند؛ ولی در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری در آورد.»<sup>۶</sup> (نهج البلاغه، خطبه ۳)

### مروری بر اقوال

از صحابه، عمر و عثمان و عبدالله عمر و ابوهریره، ابوبکر را افضل و خیرالبشر می شمردند.

از تابعان، حسن بصری و عمرو بن عبید و نظام و جاحظ، پیرو آنها بودند. در مقابل، جمعی از صحابه مانند زبیر و مقداد و سلمان و جابر و عمار و ابوذر و حذیفه و گروهی از تابعان مانند عطاء و مجاهد و سلمه، امام علی علیه السلام را افضل می دانستند.

معتزله بغداد و همه شیعیان به افضل بودن امام علی علیه السلام بعد از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله اعتقاد داشته و دارند. ابوعلی جبائی و برخی دیگر توقف کرده اند. ابوعلی می گوید: اگر روایت طبر صحیح باشد، امام علی علیه السلام افضل است. خواجه طوسی پس از نقل اقوالی، بیست و پنج دلیل برای اثبات برتری امام علی علیه السلام بر شمرده است. (حلی، بی تا: ۳۱۳-۳۰۰) این ادله از احکام و اتقان برخوردارند.

از جمله آنها روایت طبر است که برخی ادعای تواتر آن کرده اند. هنگامی که مرغی پخته برای حضرتش هدیه آوردند، دعا کرد که خدا محبوب ترین بندگانش را بفرستد که با او هم سفره شود.<sup>۷</sup> (قمی، ۱۳۵۵ق: ج ۲، ۱۰۱)

### مناظره مأمون الرشید عباسی

مسأله خیرالبشر بعد از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله همواره مورد بحث و گفتگو بوده است. مأمون الرشید، بر خلاف سایر خلفای عباسی و اموی گرایش معتزلی داشت و خود، اهل بحث و مآظره و عالم و فیلسوف بود؛ بلکه اظهار تشیع می‌کرد. (قمی، ۱۳۷۳ق: ۱۸۷) «او... به حسب ظاهر به طریق دوستی و خوش‌زبانی با آن حضرت (امام رضا علیه السلام) رفتار می‌نمود؛ ولی در باطن مثل افعی و مار آن جناب را می‌گزید». (همو، ۱۳۷۱ق: ج ۲، ۱۹۴)

او جمعی از محدثان و متکلمان را دعوت کرد و از آن‌ها خواست که بدون هیچ ترس و ملاحظه و تشریفاتی با وی مناظره کنند تا حقیقت روشن شود. مناظره همان است که در علم منطق، جدل نامیده می‌شود. در جدل از مقدمات مسلم یا مورد قبول طرف مقابل استفاده می‌شود، اعم از این‌که از راه برهان قابل اثبات باشد یا نباشد. (ابن سینا، ۱۴۰۴ق: *الجدل*، ج ۳، ص ۳)

مأمون از آن‌ها خواست که عباها را از دوش بردارند و کفش‌ها را بیرون آورند و بدانند که خدا بر گفتار طرفین شاهد و ناظر و حجت است. سپس به آن‌ها گفت: من معتقدم که بعد از پیامبر گرامی اسلام، علی علیه السلام خیرالبشر است. اگر این عقیده، صواب است، مرا تصدیق کنید و اگر ناصواب است، بگویید: چرا؟

اگر مایلید من از شما سؤال می‌کنم و اگر مایل نیستید، شما سؤال کنید.

آن‌ها گفتند: ما سؤال می‌کنیم.

مأمون گفت: باید یکی از شما سخن بگوید و بقیه سکوت کنند. تنها در صورتی دیگری اجازه دارد سخن بگوید که بخواهد رفع اشتباه کند یا مطلب

ناقصی را کامل گردانند. همگی توافق کردند و مناظره آغاز شد.

یکی از آن‌ها گفت: ما معتقدیم که بعد از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله ابوبکر خیرالناس است.

در این مناظره تاریخی، طرفداران افضلیت ابوبکر به ادله بسیاری تمسک جست‌ه‌اند و مأمون نیز که فردی دانشمند بود، به خوبی از عهده پاسخ آن‌ها برآمد. ما بر حسب ظرفیت این مقاله به نقل گوشه‌ای از آن مناظره طولانی - که به آیه غار مربوط است - از برخی کتب حدیث اکتفا می‌کنیم (نگ: مجلسی، ۱۳۸۵ق: ج ۴۹، ۲۰۰-۱۸۹) و البته توضیحاتی نیز بر حسب مورد، اضافه می‌کنیم. آیه غار این است:

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (توبه: ۹، آیه ۴۰)

اگر او را یاری نکنید، خدا یاریش کرده است؛ هنگامی که کافران او را از مکه بیرون کردند؛ حال آن که دومین نفر بود (و تنها یک نفر با او بود) زمانی که آن‌ها در غار بودند و او به رفیقش می‌گفت: غمگین مباش. خدا با ماست. خدای متعال سکینه و آرامش خود را بر او نازل کرد، و او را با لشکریانی که مشاهده نمی‌کردید، یاری نمود، و سخن کافران را فروتر و سخن خدا را برتر قرار داد، و خدا دانا و حکیم است.

یکی از اعضاء مناظره، اسحاق بن حماد بود. پیش از آن که وی آیه غار را مطرح کند، مأمون نظر او را درباره حدیث مرغ بریان سؤال کرد. پیامبر از خدا خواسته بود که محبوب‌ترین خلق را بفرستد که با او هم‌سفره شود. سؤال مأمون از وی این بود که آیا دعای آن حضرت مستجاب شد یا نه؟ اگر مستجاب شد، آیا مفضول را فرستاد؟ آیا خدا فاضل و مفضول را تمیز نداد؟ کسی که علی علیه السلام را

محبوب‌ترین خلایق نمی‌داند، یا باید بگوید دعای پیامبر مستجاب نشده، یا مستجاب شده، ولی محبوب‌ترین نیامده، یا خدا ندانسته که محبوب‌ترین کیست؟ اسحاق متحیر ماند و برای اثبات عقیده خود به سراغ آیه غار رفت. در این آیه شریفه نکاتی مطرح است که ممکن است معتقد به افضلیت ابوبکر به هر یک یا همه آن‌ها استدلال کند.

### نکته اول: صحبت

اسحاق گفت: خدای متعال در آیه غار، ابوبکر را به عنوان صاحب و رفیق و همراه پیامبر معرفی کرده و فرموده است: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ». مأمون گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ! چقدر علم شما به زبان و قرآن اندک است! آیا کافر، صاحب مؤمن نمی‌شود؟! آیا اگر کافری در مصاحبت مؤمنی باشد، برایش فضیلت است؟!

آیا این آیه را نشنیدی؟

﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا﴾ (کهف: ۱۸، آیه ۳۷)

رفیق و مصاحب او - در حالی که با او مناظره می‌کرد- به او گفت: آیا به خدایی که تو را از خاک، سپس از نطفه، آفریده، سپس تو را به صورت مردی در آورده، کفر می‌ورزی؟

بنابراین، صاحب یعنی مصاحب، یعنی رفیق و همراه، اعم از این که یک مؤمن باشد یا یک کافر یا یک حیوان؛ چنان که شاعر عرب، اسب خود را صاحب خود شمرده است.

بدون شک، و به تصریح آیه غار، ابوبکر در غار ثور و در آن پناهگاه، همراه

پیامبر بوده است؛ ولی این، به خودی خود، نه برای او فضیلتی است، و نه رذیلتی؛ نه کرامتی است و نه دنائتی.

از همین جا می‌شود راجع به اصحاب هم داوری کرد. آن‌ها افرادی بودند که با نبی اکرم صلی الله علیه و آله صحبت و مصاحبت داشتند؛ نه همه آن‌ها بد بودند، و نه همه آن‌ها خوب. همین حکم درباره قوم آن حضرت، بلکه خویشاوندان همسرانش هم جاری است. سوره تبت درباره عمو و زن عموی آن حضرت نازل شده است. خدای متعال به دو تن از زنان آن حضرت فرمود: «اگر توبه کنید (وظیفه شماست) زیرا دل‌هایتان از حق منحرف گشته، و اگر در مقابل او هم‌دست شوید (ضرری ندارد) زیرا خدای متعال و جبرئیل و صالح مؤمنان و فرشتگان یار و یاور و پشتیبان اویند»<sup>۱</sup> (تحریم: ۶۶، آیه ۴).

آن دو زن کیانند؟! آیا توبه کردند؟! آیا قلبشان از زنگار گناه پاک شد؟! آیا دست از توطئه برداشتند؟! اگر خدا و جبرئیل و فرشتگان و صالح مؤمنان، پیامبر را یاری نمی‌کردند چه اتفاقی می‌افتاد؟! صالح مؤمنان کیست؟! روایات فریقین می‌گویند: آن دو زن عایشه و حفصه بودند، و صالح مؤمنان علی علیه السلام بود (طباطبائی، ۱۳۹۱ق: ج ۱۹، ۳۸۴ و ۳۸۵) و در برخی از تفاسیر پنجاه و دو حدیث از طرق سنی و شیعه نقل شده که صالح المؤمنین علی است (مشهدی، ۱۴۱۳ق: ج ۱۰، ۵۱۰).

درباره تابعین نیز نظر صحیح و دقیق همین است. امام محمد غزالی خود را حنفی یا شافعی نمی‌شمرد؛ زیرا از ابوحنیفه یا ابن ادریس شافعی برات یا نامه‌ای دریافت نکرده بود. او خود را چشم‌بسته تابع اصحاب نمی‌شمرد؛ چرا که اصحاب به نیک و بد تقسیم می‌شوند. باید پیرو نیکانشان بود. او برای تابعین به عنوان تابع بودن، هیچ امتیازی قائل نبود (غزالی، ۱۳۶۱: بیست و یک). چنین



شخصیت آزاداندیشی باید سرانجام گرایش به تشیع علوی پیدا کرده باشد<sup>۹</sup> (فیض، ۱۳۸۳ق: ج ۱، ص ۱).

### نکته دوم: معیت

پیامبر گرامی اسلام به ابوبکر فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» خدا با ماست، و نفرمود: «إِنَّ اللَّهَ مَعِيَ» خدا با من است.

بنابراین، ابوبکر کسب یک امتیاز بزرگ کرده است؛ زیرا همان طوری که خدا با پیامبر است، با اوست.

مأمون در پاسخ این ادعا به نکته‌ای ظریف توجه کرد و گفت: خدا با همگان است؛ اعم از نیکوکار و بدکار. خدای متعال می‌فرماید: «هیچ گفتگوی محرمانه‌ای میان سه کس نیست، مگر این که او چهارمین آن‌هاست، و نه میان پنج کس، مگر این که او ششمین آن‌هاست، و نه کمتر و نه بیشتر، مگر این که هر جا باشند، خدا با آن‌هاست...»<sup>۱۰</sup> (مجادله: ۵۸، آیه ۷).

در آیه‌ای دیگر در خطابی عام می‌فرماید: «او هر کجا باشید، با شماست»<sup>۱۱</sup> (حدید: ۵۷، آیه ۴).

در دو آیه فوق، معیت خدا به عنوان معیت عام و همگانی مطرح شده است؛ ولی در برخی از آیات، معیت خدا با اهل تقوا (نحل: ۱۶، آیه ۱۲۸) و صابران (بقره، ۲، آیه ۴۳) مطرح شده، و این را باید معیت خاص بنامیم. چنین معیتی حاکی از لطف ویژه پروردگار نسبت به برخی از بندگان است. قطعاً در آیه غار نیز معیت خداوند با پیامبر، نشان لطف ویژه اوست. ابوبکر هم در آن وضعیت فوق‌العاده به طفیل صاحب بزرگوار خویش از آن لطف ویژه برخوردار است؛ چرا که خدا آن‌ها را تنها نمی‌گذارد و گرفتار شر مشرکانی که با تمام نیرو به

تعقیب آن‌ها پرداخته‌اند، نخواهند شد؛ ولی سؤال این است که آیا می‌توان به دلیل این معیت، بر افضلیت ابوبکر استدلال کرد؟! آیا اگر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همراه ابوبکر نبود، وی از آن معیت ویژه‌ای که برای پرهیزگاران و صابران است، برخوردار می‌شد؟! قطعاً در آن مرحله ابوبکر از صابران نبود، زیرا دچار اندوه و غصه شده بود و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: «لَا تَحْزَنَ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا».

باید توجه داشت که معیت خدا با مخلوق، معیت قیومیه است، نه معیت مقولیه (صدرالمتألهین، ۱۳۴۶: ۴۲).

در معیت مقولیه، طرفین به لحاظ زمانی یا مکانی یا هر ملاک دیگری با همند، و هیچ‌کدام به لحاظ ملاک معیت، بر دیگری برتری ندارد؛ هر چند که ممکن است به لحاظ ملاکات دیگر با هم فرق داشته باشند. مثلاً سلمان و ابوذر، به لحاظ زمان، معیت دارند؛ ولی سلمان بر ابوذر به لحاظ علم برتری دارد<sup>۱۲</sup> (قمی، ۱۳۵۵ق: ج ۱، ص ۶۴۶).

علت و معلول از نظر زمان با همند؛ ولی علت، قوام بخش معلول است و معلول، تابع و متقوم به علت است.

خدای متعال با همه مخلوقات، معیت دارد. این معیت، همان معیت قیومیه است؛ چرا که او قوام‌بخش موجودات است. از این رو قرآن می‌گوید: «هُوَ مَعَكُمْ» ولی نمی‌گوید: «انتم مع الله». بلکه انسان‌ها را از این که موجودی را در عرض خدا و با او پندارند، نهی می‌کند؛ چرا که این، شرک است<sup>۱۳</sup> (جن: ۷۲، آیه ۱۸).

#### نکته سوم: نهی

پیامبر گرامی اسلام به همراه خود در غار فرمود: «لَا تَحْزَنَ» و او را از این که

غمگین باشد، نهی کرد و این نشان می‌دهد که او آرامش نداشت و عدم آرامش او فضیلت است.

سؤال این است که آیا آرامش نداشتن ابوبکر و حزن و اندوهی که پیامبر ﷺ از آن نهی کرده است، اطاعت بود یا معصیت؟ اگر گفته شود: اطاعت بود، غلط است؛ زیرا پیامبر خدا ﷺ هرگز از اطاعت خدا نهی نمی‌کند؛ چرا که نهی از اطاعت خدا حکیمانه نیست. با توجه به مقام عصمت نبوی، احتمال صدور چنان نهی از آن حضرت به دور از انصاف است. و اگر گفته شود: حزن و اندوه او معصیت بوده، نه تنها فضیلتی برای ابوبکر ثابت نمی‌شود، بلکه ردیلت است.

البته احتمال دیگری هم داده می‌شود و آن، این است که حزن و اندوه ابوبکر از روی اضطرار و عدم اختیار بود، و بنابراین، نه فضیلت است و نه ردیلت. چنین حزن و اندوهی نه اطاعت است، نه معصیت. از این جا می‌توانیم او را از این که مرتکب معصیت شده باشد، تبرئه کنیم؛ ولی فضیلتی برای او ثابت نمی‌شود.

وانگهی، سخن بر سر افضلیت ابوبکر است؛ به فرضی که حزن و عدم آرامش او در غار، فضیلتی محسوب شود؛ ولی مدعای آن‌هایی که با مأمون مناظره می‌کردند، ثابت نمی‌شود.

فراموش نکنیم که مدعای آن‌ها اثبات افضلیت، از راه تمسک به آیه غار بوده است.

#### نکته چهارم: نزول سکینه

در آیه غار آمده است که: ﴿أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ سؤال این است که سکینه

و آرامش را خدای متعال بر کی نازل کرده است؟ یعنی ضمیر «علیه» به کی بر می‌گردد؟ به پیامبر یا به ابوبکر؟

معتقدان به افضلیت ابوبکر، می‌گفتند: مرجع ضمیر ابوبکر است، نه پیامبر؛ زیرا پیامبر از این که خدای متعال بر او آرامش نازل کند، بی‌نیاز بود؛ بنابراین، سکینه و آرامش بر صاحب آن حضرت نازل شده است، نه بر خود آن حضرت.

آیا چنین استدلالی صحیح است؟ اگر پیامبر از نزول سکینه آسمانی بی‌نیاز است، چرا قرآن کریم درباره جنگ حنین که مسلمانان از کثرت جمعیت خود مغرور شده بودند، و چنان گرفتار شدند که نتوانستند از کثرت جمعیت خود طرفی ببندند، فرمود: ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ (توبه: ۹، آیه ۲۶).

معلوم می‌شود که بر آن جمعیت انبوهی که از ترس جانشان فراری و متواری شدند، سکینه و آرامشی نازل نشده، بلکه تنها بر پیامبر و افراد مؤمنی که نرسیدند و سلحشوران ایستادگی و مقاومت کردند و پیروز میدان جنگ شدند، سکینه و آرامش نازل شده است. تنها اینان شایسته نزول سکینه بودند.

آن مؤمنانی که همراه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشمول نزول سکینه شدند، و شایستگی آن را داشتند، چه کسانی بودند؟!

اسحاق و دیگر حاضران مجلس مناظره یا نمی‌دانستند یا اگر می‌دانستند، تجاهل کردند! ولی مأمون گفت: آن‌ها هفت نفر از بنی‌هاشم بودند. یکی از آن‌ها امام علی عَلِيٌّ بود که با شمشیر خود با کفار می‌جنگید. دیگری عباس بود که افسار استر پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را گرفته بود. پنج تن دیگر کسانی بودند که او را محاصره کرده بودند و مانع می‌شدند که سلاح دشمنان به آن حضرت اصابت کند.

سرانجام خدای متعال، پیامبر خود را پیروزی بخشید و این پیروزی نتیجه همان سکینه‌ای بود که خدا بر پیامبر و آن هفت تن نازل کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «آن روز امام علی علیه السلام چهل تن از مشرکان را کشت»  
(فیض، بی تا: ج ۲، ص ۳۳۲)

آیا امام علی علیه السلام افضل است که در جنگ حنین شایسته نزول سکینه الهی بود، یا آن که در غار از چنان شایستگی و لیاقتی محروم بود؟!  
وانگهی، به دنبال جمله ﴿أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ در آیه غار می فرماید: ﴿وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا﴾ یعنی خدا او را به لشکر فرشتگانی که شما آن‌ها را نمی دیدید، تأیید کرد. آیا پیامبر به لشکر فرشتگان تأیید شده است یا ابوبکر؟ قطعاً باید گفت: پیامبر تأیید شده است. چگونه ممکن است که در دو جمله متوالی ضمیر اول به ابوبکر برگردد و ضمیر دوم به پیامبر؟!  
در داستان هجرت شکوهمندانه نبوی از مکه به مدینه، دو کس نقش داشتند:

یکی ابوبکر که صاحب و همراه پیامبر خدا در غار بود، و دیگری امام علی علیه السلام که در شب حساس و خطرناک هجرت در بستر آن حضرت آرمید، و دشمنان به خیال این که پیامبر در بستر خود آرمیده و او را در حلقه محاصره گرفتار کرده، و به قتل می‌رسانند، از فرار او غافل ماندند و ناکام شدند.

خدای متعال به پیامبرش امر کرد که امام علی علیه السلام را مأمور کند که در بسترش بیارامد و جان خود را سپر جان آن بزرگوار کند.

امام علی علیه السلام به دنبال ابلاغ فرمان الهی عرض کرد: اگر چنان کنم، شما سالم می‌مانید؟ فرمود: آری. عرض کرد: اطاعت می‌کنم.

او فداکاری کرد و در بستر پیامبر خدا آرمید و مشرکین خانه را محاصره کردند و شک نداشتند که پیامبر در حلقه محاصره آن‌هاست.

آن‌ها تصمیم داشتند که از هر یک از قبایل قریش یکی در آن صحنه حاضر باشد و ضربتی بر پیامبر فرود آورد، تا بنی‌هاشم نتوانند مطالبه خونش کنند و

انتقام بگیرند.

امام علی علیه السلام با این که جانش در خطر بود و خانه و بسترش در محاصره دشمنان قرار داشت، بی تابی نکرد و شب را صبورانه به صبح رسانید. اما غار در محاصره نبود؛ ولی ابوبکر از ترس این که دشمنان به سراغش بیایند، بی تابی می کرد. چه قدر فرق است میان این دو؟!

بامدادان امام علی علیه السلام از بستر برخاست. محاصره کنندگان خانه که صحنه را به کلی باخته بودند، از او پرسیدند: محمد صلی الله علیه و آله کجاست؟ پاسخ داد: نمی دانم. گفتند: تو ما را فریب دادی! آری آن ها فریب خورده بودند، و چنان برآشفتمند که ممکن بود آن حضرت را به قتل برسانند.

به مناسبت این ایثارگری و فداکاری، خدای متعال در آیه ای از قرآن فرمود: «برخی از مردم جان خود را در راه تحصیل رضای خدا می فروشند و خدا نسبت به بندگان (جان نثار) مهربان است»<sup>۱۴</sup> (بقره: ۲، آیه ۲۰۷).

بنا به روایت تفسیر ثعلبی، آن شب جبرئیل و میکائیل از امام علی علیه السلام محافظت می کردند، و خدای متعال آیه فوق را در شأن او نازل کرد (مشهدی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ص ۴۹۹).

به روایت اخطب خوارزم، بامداد آن شب، جبرئیل با سرور و شادی بر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نازل شد و معروض داشت که خدای متعال به بندگی و اخلاص علی علیه السلام بر ملائکه مباهات کرد (همو، ص ۴۹۹ و ۵۰۰).

طبرسی نقل کرده است که آیه به مناسبت بیتوته امیرالمؤمنین علیه السلام بر بستر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است (طبرسی، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ص ۱۱۴ و همو، بی تا: ج ۲، ص ۳۰۱ و رازی، ۱۴۱۳ق: ج ۶، ص ۲۲۳).

به هر حال، آیه نشان می دهد که اگر مردانی ایثارگر و فداکار در مقابل

چهره‌های شوم نفاق و افساد در میان امت اسلامی نباشند، ارکان دین، متزلزل و منهدم می‌شود. بر حسب روایات متعددی که از طرق سنی و شیعه به ما رسیده، در عصر بعثت نبوی این ایثار و فداکاری منحصر بود در شخصیت والای امیرالمؤمنین علیه السلام. صاحب تفسیر برهان، روایت بیتوته را از پنج طریق غیر شیعی نقل کرده است (طباطبائی، ۱۳۸۹ق: ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۰۱).

در برخی از روایات اهل سنت آمده است که آیه درباره ابوذر و صهیب نازل شده است؛ زیرا آن‌ها جانشان در خطر بود از این‌رو مال خود را دادند و جان خود را خریدند.

این‌گونه روایات - هر چند معتبر باشد - ربطی به آیه ندارد؛ زیرا فرق است میان شراء و اشتراء. در آیه سخن درباره شراء است - یعنی فروختن - و این روایات، درباره اشتراء است - یعنی خریدن - صهیب و ابوذر، اموالی دادند و جان خود را خریدند. در روایت است که هنگامی که صهیب به مدینه رسید، پیامبر گرامی اسلام دو بار فرمود: «رَبِحَ الْبَيْعَ صُحَيْبٌ» صهیب در معامله خود سود برد (همو، ص ۱۰۱ و ۱۰۲).

اما امام علی علیه السلام با توجه به جمله «يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» و مجموعه روایاتی که نقل شده، فروشنده جان منور خویش است، نه خریدار؛ آن هم نه به بهایی اندک و نه حتی به بهشت عنبرسرسشت، بلکه به بهایی که فوق آن، بهایی متصور نیست؛ یعنی خشنودی خدای متعال.

چنان معامله‌ای به هر کسی نمی‌برازد. تنها شخصیتی در خور آن است که تالی نبی اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از او افضل خلایق و خیرالبشر باشد.

در قرآن کریم آیه دیگری داریم که از مؤمنانی یاد می‌کند که با خدا معامله می‌کنند، آن هم به این صورت که آن‌ها فروشنده و خدای متعال خریدار است<sup>۱۵</sup>

(توبه: ۹، آیه ۱۱۱). چرا که در آن آیه فعل اشتراء آمده و به خدا نسبت داده شده، یعنی شراء (فروختن) فعل مؤمنانی است که فروشنده جان و مال خویشند، و اشتراء (خریدن) فعل خدای متعال است که جان و مال ایشان را خریداری می‌کند. پس در هر دو آیه، شراء از بندگان صالح، و اشتراء از خدای متعال است. لکن در آیه بیتوته، قیمتی که فروشنده در برابر دادن جان دریافت می‌کند، خشنودی خداست، و در آیه معامله مؤمنان، قیمتی که آن‌ها دریافت می‌کنند، بهشت است. بدیهی است که خشنودی خدا بالاترین پاداشی است که انسان می‌تواند دریافت کند. به همین جهت است که خدای متعال به مؤمنان وعده خلود در بهشت و نهرهای روان و مسکن‌های پاکیزه داده؛ ولی به دنبال آن‌ها فرموده است: رضوان و خشنودی خدا از همه آن‌ها بزرگتر و رستگاری بزرگ همین است<sup>۱۶</sup> (توبه: ۹، آیه ۷۲).

به همین جهت است که صرف نظر از روایات وارده، انسان می‌تواند با دقت در خود آیه بیتوته دریابد که در زمان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مصداقی جز امیرالمؤمنین برای آیه نبوده است. قطعاً بعد از پیامبر نیز چنین بوده و بنابراین، خیرالبشر بعد از پیامبر جز علی کسی نیست.

مأمون بعد از مطرح کردن آیه غار و دفع احتمالات کاذب، و انتخاب احتمال صحیح، نتیجه گرفت که نه تنها در زمان نزول آیه غار و آیه بیتوته امام علی عَلَيْهِ السَّلَام افضل بود، بلکه او بدون این که تنزل کند یا درجا بزند، تا زنده بود بر درجات و کمالاتش افزوده شد.

## نتیجه

از آن جا که اعتقاد به افضل بودن امام علی عَلَيْهِ السَّلَام بعد از مقام نبوت ختمیه از



پشتوانه استدلالی محکم و براهینی مستحکم برخوردار است، و اعتقاد به افضل بودن ابوبکر بعد از آن مقام والا از حمایت ادله محکمی برخوردار نیست، سعی شد که با استناد به مناظره مأمون با متکلمان و محدثان معاصرش، از نکات ظریفی که در آیه غار مطرح است و ممکن است به خاطر ساده اندیشی از آن‌ها استفاده‌های غلط بشود، استفاده‌هایی کنیم که از خطر تفسیر به رأی و دور ماندن از معارف قرآنی مصونیت بخشد. در این جا - هر چند در لابه‌لای مباحث و گفتگوها افضل بودن، بلکه خیرالبشر بودن امام علی علیه السلام به ثبوت رسیده است - برای تکمیل بحث، به ذکر شواهدی دیگر بر مدعا می‌پردازیم.

در تاریخ خطیب بغدادی، کنوزالحقایق و کنزالاعمال، از قول پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمده است که: امام علی علیه السلام خیرالبشر است. هر کس تصدیق نکند، کافر است<sup>۱۷</sup> (امینی، ۱۴۲۸ق: ۲۵۴).

و نیز در منبع اول و سوم از منابع فوق آمده است که: هر کس علی را خیرالناس نداند، کافر است<sup>۱۸</sup> (همان).

عایشه می‌گفت: به خدا هیچ کس را نزد پیامبر خدا محبوب‌تر از علی و فاطمه ندیدم<sup>۱۹</sup> (همان).

درست است که از امام علی علیه السلام در روایاتی که اشاره شد به عنوان خیرالبشر یا خیرالناس یاد شده، ولی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را باید استشنا کرد.

امام علی علیه السلام در برابر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله شاگرد و متربی است. او می‌فرمود: «من همواره پیامبر را دنبال می‌کردم، همانگونه که فرزند، مادر را دنبال می‌کند. او هر روز پرچمی از اخلاق نیکویش برایم برمی‌افراشت، و به من دستور می‌داد که به آن تاسی جویم. او هر ساله مدتی در غار حراء به عبادت مشغول می‌شد و تنها من او را می‌دیدم»<sup>۲۰</sup> (نهج‌البلاغه دشتی، خطبه ۱۹۲).

پیامبر خدا ﷺ می فرمود: «أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَدِيبِي» من ادب شده خدا و علی ادب شده من است (مجلسی، بی تا: ج ۱۶، ص ۲۳۱).

شخصی فکر می کرد که این انسانی که پیامبر اکرم ﷺ گاهی او را خیرالبشر و گاهی او را خیرالناس معرفی کرده، دارای منصب نبوت است؛ از این رو از وی پرسید: آیا تو پیامبری؟! فرمود: «نه، من بنده ای از بندگان یا غلامی از غلامان حضرت محمد ﷺ می باشم»<sup>۲۱</sup> (مجلسی، بی تا: ج ۳، ص ۲۸۳). آری، او نزد پیامبر خاتم ﷺ جایگاهی دارد شبیه جایگاه هارون نزد موسی، ولی پیامبر نیست<sup>۲۲</sup> (قمی، ۱۳۵۵ق: ج ۲، ص ۵۸۳).

### پی نوشت ها

۱. ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾.
۲. فیلزم أعلمهما أن یشارك أعقلهما و یعاضده و یلزم أعقلهما أن یعتضد به و یرجع إلیه.
۳. بل الأنبیاء الذین لایؤتون من جهة غلطاً أو سهواً.
۴. جیلانی می گوید: فانظر و أنصف من كان وصفه معقولاً مع من كان وصفه محسوساً کیف النسبة بینهما؟
۵. دینوری از وصیت نامه ابوبکر چنین آورده است: «إني استخلفت علیکم عمر بن الخطاب».
۶. فیا عجباً بینا هو یتقیلها فی حیاته إذ عقدها لآخر بعد وفاته.
۷. اللهم انتنی بأحب خلقك إلیک یا کل معی.
۸. ﴿إِنْ تَوْبَتَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾.
۹. إنما رزقه الله هذه السعادة فی أواخر عمره كما أظهره فی كتابه المسمی بسر العالمین و شهد به ابن الجوزی الحنبلی.
۱۰. ما یكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم و لا خمسة إلا هو سادسهم و لا أدنی من ذلك و لا أكثر إلا هو معهم أينما كانوا.
۱۱. ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾.
۱۲. لو علم أبوذر ما فی قلب سلمان لقتله.
۱۳. ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾.
۱۴. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾.

١٥. ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.
١٦. ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.
١٧. على خير البشر فمن أبي فقد كفر.
١٨. من لم يقل على خير الناس فقد كفر.
١٩. و الله ما رأيت أحدا أحب إلى رسول الله من على و لا في الأرض امرأة كانت أحب إليه من امرأته.
٢٠. و لقد كنت أتبعه أتباع الفضيل أثر أمه، يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علما و يأمرني بالإقتداء به و لقد كان يجاور في كل سنة بحراء فأراه و لا يراه غيري.
٢١. إنما أنا عبد من عبيد محمد ﷺ.
٢٢. منزلته مني منزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي.

## کتابنامه

– قرآن مجید

١. نهج البلاغه
٢. ابن سینا. (١٤٠٤ق). الشفاء. الإلهيات. تحقيق الأب قنواتي و سعيد زايد. قم: مكتبة آية الله مرعشي نجفی
٣. ———. (١٤٠٤ق). الشفاء. المنطق. جلد ٣. قم: مكتبة آية الله مرعشي نجفی
٤. ———. (١٣٨٣ش). در حقیقت... و تسلسل اسباب و مسببات. تصحيح دكتور عميد. دانشگاه بوعلی سینا
٥. امینی، علامه. (١٤٢٨ق). گزیده ای جامع از الغدير. تلخیص و ترجمه محمد حسن شفیعی شاهرودی. چاپ اول. مؤسسه میراث نبوت.
٦. الجیلانی، علی بن فضل الله. (١٣٧٢ق). توفیق التطبيق في إثبات أن الشيخ الرئيس من الإمامية الاثنا عشرية. تحقيق محمد مصطفی حلمی. چاپ اول. دار لإحياء الكتب العربية، عيسى البابي و شركاه.
٧. حلی، علامه. (بی تا). كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد. قم: مكتبة مصطفوی

۸. دینوری، ابن قتیبه (۱۳۸۸ق). الامامة و السياسة (المعروف بتاريخ الخلفاء). قاهره: مكتبة و مطبعة مصطفى البابي
۹. رازی، امام فخر (۱۴۰۷ق). المطالب العالیة. تحقیق سقا. بیروت: دارالکتب العربی
۱۰. \_\_\_\_\_ . (۱۴۱۳ق). التفسیر الکبیر. چاپ چهارم. مکتب الاعلام الإسلامی
۱۱. صدر المتألهین. (۱۳۴۶ق). الشواهد الربوبیة. تصحیح آشتیانی. دانشگاه مشهد
۱۲. طباطبائی، محمدحسین. (۱۳۸۹ق). المیزان فی تفسیر القرآن. ج ۱. تهران: دارالکتب الاسلامیة
۱۳. \_\_\_\_\_ . (۱۳۹۱ق). المیزان فی تفسیر القرآن. ج ۱۹. تهران: دارالکتب الاسلامیة
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۴۱۲ق). تفسیر جوامع الجامع. تصحیح ابوالقاسم گرجی. چاپ سوم. دانشگاه تهران و مرکز مدیریت حوزه علمیه قم
۱۵. \_\_\_\_\_ . (بی تا). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تصحیح رسولی محلاتی. تهران: مکتبة العلمیة الإسلامیة
۱۶. غزالی، امام محمد. (۱۳۶۱ش). کیمیای سعادت. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی
۱۷. فیض کاشانی، ملامحسن. (۱۴۰۲ق). تفسیر الصافی. ج ۲. چاپ دوم. بیروت: مؤسسه اعلمی
۱۸. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۳ق). المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء. چاپ دوم. دفتر انتشارات اسلامی
۱۹. قمی، عباس. (۱۳۷۳ق). تنمة المنتهی فی وقایع الخلفاء. تصحیح علی محدث زاده. چاپ دوم. تهران: کتابفروشی مرکزی
۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۱ق). منتهی الآمال. تهران: کتابفروشی اسلامیة
۲۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۵۵ق). سفینة البحار و مدینة الحکم و الآثار. چاپ نجف اشرف
۲۲. ماوردی شافعی و ابوعلی حنبلی. (بی تا). الاحکام السلطانیة. قم: دفتر تبلیغات اسلامی
۲۳. مجلسی، محمدباقر. (۱۳۸۵ق). بحار الانوار. ج ۴۹ و ۳ و ۱۶ (بی تا). تهران: مکتبه اسلامیة
۲۴. مشهدی، میرزا محمد. (۱۴۰۷ق). تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب. ج ۱۰ (۱۴۱۳ق). چاپ اول. قم: مؤسسه انتشارات اسلامی